

فرهنگ
یاد
در سوگ یکی از پیشگامان ویراستاری و نقد ادبی
سیری در هنر سیروس پرهام
پارسا شهری

سیروس پرهام، مترجم، منتقد ادبی، ویراستار و فرش‌شناس، ۲۴ شهریور در سن ۹۷سالگی از دنیا رفت. این نویسنده که با نام‌های مستعار «میترا»، «دکتر میترا» و «سیاروس برام» هم نقد و نظر‌هایی را منتشر کرده بود، از فعال‌ترین منتقدان ادبی دهه سی بود که بیش از همه با کتاب «رنالیسم و ضدرنالیسم در ادبیات» شناخته شد. پرهام از بنیان‌گذاران سازمان اسناد ملی ایران بود که در اواخر دهه چهل به ریاست این سازمان منصوب شد. سوم خرداد ۱۳۰۷ در شهر شیراز متولد شد، در سال ۱۳۳۰ از دانشگاه تهران لیسانس گرفت و از دانشگاه برکلی دکترای علوم سیاسی گرفت. پرهام را از نخستین منتقدانی می‌شناسند که به شیوه نقد ادبی غربی به این کار پرداخت و نمونه‌های اعلاي نقدهای او در کتاب «رنالیسم و ضدرنالیسم در ادبیات» منتشر شد و تنها پس از دو ماه نایاب شد. پرهام همچنین از نخستین نسل ویراستاران ایرانی و ویراستار انتشارات فرانکلین بود و در انتشارات نیل نیز مدتی به ویراستاری پرداخت. او در زمینه مقاله‌نویسی هم با نشریات معتبر زمانه‌اش از جمله «خوشه»، «جنگ صدف» و «انجمن کتاب» همکاری داشت. در زمینه ترجمه، پرهام جدای از ترجمه مقالات در مجلات مختلف، گزیده‌ای از اشعار والت ویتمن، شاعر ملی آمریکا را با عنوان «گزیده اشعار والت ویتمن» و «ای آن‌که مرا اکنون در دست داری» منتشر کرد. پرهام در زمینه فرش‌ر ایرانی نیز تالیفات و پژوهش‌های مهمی دارد؛ از جمله «دستباف‌های عشایری و روستایی فارس» در دو جلد که انتشارات امیرکبیر جلد اول آن را در سال ۱۳۶۴ و جلد دوم را در سال ۱۳۷۱ منتشر کرد و کتاب «شاهکارهای فرشبافی فارس» که سال ۱۳۷۰ در کتابخانه مرکز اسناد و مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی به چاپ رسید. از دیگر آثار پرهام می‌توان به «سیری در هنر ایران» اشاره کرد که به‌عنوان سروی‌استار در این پروژه حضور داشت و در انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شد. «سیری در هنر ایران» که به سیرِیستی آرثر پوپ و فلیس آکرمن نوشته شده، مجموعه‌ای بی‌نظیر در تاریخ‌نگاری هنر ایران از دوران ماقبل تاریخ تا دوران معاصر است. این اثر در قالب ۱۸ جلد مجزا منتشر شده و برای نخستین‌بار بین سال‌های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ توسط انتشارات دانشگاه آکسفورد منتشر شد. ۱۵ جلد از این اثر به فارسی توسط انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده است.

هرمز همایون‌پور، مترجم، آذر ۱۳۹۹ در مراسمی از شب‌های بخارا که به سیروس پرهام اختصاص داشت پرهام را پیشگام نقد کتاب خواند و گفت: «دکتر پرهام از چند جهت برجسته است: در دهه سی که نقد کتاب یا تعریف و ستایش بود یا انتقاد و تسویه‌حساب شخصی، پرهام پیشگام نقد درست یا به قول خودش نقد تحلیلی بود. در نقد هنری و نقد تاریخی هم پرهام پیشرو بود و با همراهی بزرگانی همچون منوچهر انور، کریم امامی و نجف دریابندری، علم ویرایش را توسعه و ترویج داد». همایون‌پور همچنین به کارهای پرهام در زمینه پژوهش فرش‌های عشایری فارس اشاره کرد و گفت پرهام برای اولین‌بار در ایران در جمع‌آوری اسناد پیش‌قدم شد و در سال ۱۳۴۹ سازمان اسناد ایران را پایه‌گذاری کرد و توسعه داد. ایرج پارسى‌نژاد نیز سیروس پرهام را از پیشگامان فرش‌های معاصر ایران خواند و با اشاره به حوزه‌های گسترده فعالیت او گفت: «پرهام در نقد ادبی تحلیلی، ویرایش و حفظ اسناد ملی از سابقون و پیشگامان بوده است». پارسى‌نژاد دورانی را یادآوری کرد که عملاً نقدی در کار نبود و مقالات صرفاً مدح یا ذم بوده‌اند و در این میان سیروس پرهام به نقد تحلیلی پرداخت و نخستین فردی بود که به ویرایش و مقابله کتاب در مؤسسه فرانکلین پرداخت و پس از او منوچهر انور، فتح‌الله مجتنبایی و نجف دریابندری راه او را ادامه دادند. از دیگر فعالیت‌های بسیار مهم سیروس پرهام که پارسى‌نژاد به آن اشاره کرد، راه‌اندازی سازمان اسناد ملی ایران است: «تا پیش از اقدام پرهام در راستای حفظ و نگهداری اسناد ملی، موضوع اهمیت حفظ این اوراق برای مسئولان امر مطرح نبود و از آنها برای سوخت استفاده می‌شد، که با همت سیروس پرهام این مرکز راه‌اندازی شد و آرشو ملی در ایران پدید آمد. فعالیت پرهام تنها برای حفظ اسناد مکتوب نبوده و او درباره گنجینه اشیا و آثار گنجینه‌های ایران نیز مقالات متعددی نوشته که در کتاب «هکام با زمانه» نمونه‌هایی از این مقالات آمده است.» توج زوله، تاریخ‌نگار فرش ایران هم به اهمیت کتاب «دست‌بافت‌های عشایری و روستایی فارس» اشاره کرد و گفت این کتاب به‌غیر از موضوع اصلی کتاب، بیش از ۴۰ موضوع مختلف را در زمینه تاریخ اجتماعی، سیاسی و تاریخ فرش ایران در بر می‌گیرد.



سیروس پرهام درباره همکاری با فرانکلین و ویراستارانی همچون کریم امامی چندی پیش به «اینا» گفته بود که دوستی او با امامی ریشه در کودکی و همسایگی در خیابان وصال شیراز داشته و بعدها این دوستی در فرانکلین به اوج رسید. سیروس پرهام درباره سابقه این دوستی می‌گوید: «ما در خیابان وصال همسایه روبه‌رو بودیم. از کودکی همبازی بودیم. ارتباط‌مان با سفر کریم برای تحصیل موقت قطع شد، اما پس از بازگشتش دوباره برقرار شد. او کتابی ترجمه کرده بود و از من خواست پیش از چاپ بخوانمش. خواندم و نظراتم را برایش فرستادم، و این آغاز همکاری‌مان بود». سیروس پرهام به سختگیری و دقت شهرت داشت و کریم امامی به خلاقیت و مدارایش، همکاری این دو در فرانکلین دوران شکوفایی ادبیات و خاصه ترجمه ادبی در ایران را رقم زد. پرهام می‌گوید کریم امامی روح تازه‌ی به نشر فرانکلین داد و با مهربانی و دانشش، محیطی ایجاد کرد که همه از کار لذت می‌بردند. کانون نویسندگان ایران در پیامی سیروس پرهام را از پایه‌گذاران ویراستاری در ایران خواند و نوشت پرهام دستی در روزنامه‌نگاری داشت و در نشریات ادبی و سیاسی همه‌های ۴۰ و ۵۰ قلم می‌زد. انجمن صنفی ویراستاران نیز در سوگ سیروس پرهام، از پیشگامان ویرایش در ایران، در پیامی نوشت: «استاد سیروس پرهام انسانی بود دانشمند، مبادی آداب با رفتاری اشرافی، سلیم‌النفس، متین، باحوصله، قدردار، تیزبین، نکته‌سنج، با ذهنی وقاد و حافظه‌ای کم‌نظیر. از بالیدن جوان‌تراها استقبال می‌کرد و هرچه می‌گفت با صفا و صداقت و از سر خیرخواهی بود. استاد پرهام فقط یکی از آغازگران نقد ادبی در ایران نبود، فقط بنیان‌گذار سازمان اسناد ملی نبود، فقط یکی از پیشگامان ویرایش در ایران نبود، فقط یکی از برجسته‌ترین فرش‌شناسان ما نبود، فقط یکی از خوش‌قلم‌ترین نویسندگان و مترجمان و ویراستاران ایران نبود؛ بیش از همه این‌ها، از معدود کسانی بود که شایسته است الگوی اخلاقی و شخصیتی نسل کنونی و نسل‌های آینده قرار گیرد.»

به یاد سیروس پرهام و کتاب جریان ساز «رنالیسم و ضدرنالیسم در ادبیات»

علیه واقعیت شخصی



داستایوسکی نمی‌توان توان و بینش هنری او را از ایدئولوژی‌اش جدا فرض کرد، کاری که در مورد بالزاک امکان‌پذیر خواهد بود. پرهام به «طسّم‌شدگان» اشاره می‌کند و می‌نویسد: «تراژدی داستایوسکی، آن نایفهٔ بیمار، در آن است که با همه بصیرت خود نتوانست واقعیت‌های اجتماعی زمان خود را بشناسد و اهمیت تاریخی نیروهای مرفّی و جنبه‌های منفی و ضدانسانی سازمان اجتماعی زمان خود را درک کند؛ از آنجا که قادر نبود به تضادهای نمرخیش اجتماع خویش پی ببرد، کسانی را که دم از تغییر و تحول می‌زدند نیهیلیست، توطئه‌چی و دروغگو و تبهکار خواند و حکومت استبدادی و فاسد تزاری را نعمت شمرد. در نظر او روش‌های خفقان‌آور دولت در روسیه طبیعی و عملی است و جنبش‌های انقلابی یورش آدم‌های بی‌همة‌جیز است». بر این اساس، پرهام داستایوسکی را به تحریف واقعیت متهم می‌کند: «نویسنده‌ای که واقعیت را نه به نام خود واقعیت بلکه به نام معتقدات ذهنی و توهّمات خودش روی کاغذ می‌آورد، بعد پرهام سراغ یکی از دشوارترین نویسندگان مدرن می‌رود؛ نویسنده‌ای که به‌تغییر او «برای محکوم‌کردن اجتماع خود قد برافراشته بود، و سرانجام خود را به انزوا، تبعد و تحمل زخمی محکوم کرد که می‌بایست با دست خود بر آن نمک می‌ریخت». عصبان جویس از دید پرهام، مبتنی بر درون‌بینی است که سرانجام

به «تبعد نفس» و کناره‌گیری از همه چیز منتهی می‌شود، و مصداق آن «چهره مرد هنرمند در جوانی» است که راوی آن گفته بود: «به خدمت آنچه دیگران بدان اعتقاد دارند کمر نخواهم بست، می‌خواهد خان من، میهن من، یا کلیسای من باشد؛ و از این پس می‌کوشم روش زندگی یا هنر تازه‌ای اختیار کنم تا بتوانم در بیان افکار خود فرصت و آزادی داشته باشم. اما، حربه‌هایی که به کار بردن آنها را در دفاع از خود جایز می‌دانم، سکوت، تبعد نفس و چیره‌دستی است». پرهام البته تأکید می‌کند که عدم سازگاری رنالیسم با احساسات و معتقدات فردی این نیست که هنرمند بایستی در قبال حقیقت تلخ بی‌اعتنا باشد، و صادق هدایت از مثال می‌آورد که اگرچه هنرش همیشه رنالیستی نیست، جنبهٔ انسانی آن همواره می‌چربد: «هدایت از لاشهٔ کشیدهٔ اجتماع خود واخورده و نفرت‌زده می‌گریزد، ولی این گریز با همدردی با انسان‌هایی که از این کشیدگی در عذاب‌اند آمیخته است».

دست آخر سیروس پرهام در مؤخره کتاب می‌نویسد «هنر واقعی جز شیوه رنالیسم راه و روش دیگری ندارد» و ضدرنالیسم نوعی «انحراف هنری» است که در دوران ناپساامانی اجتماعی پدید می‌آید. با این اوصاف و با همه انتقاداتی که به رادیکالیسم پرهام در این کتاب وارد است و خود نیز از پس سالیانی به آن واقف بود؛ رنالیسم همچنان اهمیت و ضرورت دارد، چه‌آنکه پیوند رنالیسم با پیکار سیاسی تردیدناپذیر است و این حد از تأکید بر رنالیسم از سوی منتقدان مارکسیست دقیقاً با همین پیوند ارتباط دارد. از آنجا که ساختارگرایی و فرمالیسم چونان شیخی ادبیات اخیر را به تسخیر در آورده و انواع و‌اقسام کارگاه‌های نویسنده‌ساز و کلاس‌های انگیزشی داستان‌نویسی رواج پیدا کرده، حتی تروتان تودوروف ساختارگرا نیز ادبیات را در مخاطرهٔ می‌واند. ادبیاتی که خلاقیت را با مهارت و صنعت تاخت می‌زند، از هر نوع رابطه با جهان و واقعیت موجود طسره می‌رود و ناگزیر به حدیث‌نفس‌نویسی می‌افتد. تودوروف هشدار می‌دهد و نگران است که ادبیات به روایت هیجانات حقیر، تجربه‌های بی‌معنا و خاطرات پوچ مؤلف بدل شود، و چه‌بسا به حدی از بی‌مقداری برسد که جز سرگرمی به کاری دیگر نایب، حال آنکه سیروس پرهام و همفرانش می‌خواستند ادبیات همچنان از بیماری‌های عصر پرده پرده بردارد، و قدرت آینده در صورت فلکی زمان حال را باباشناس.

- تعبیری از آدورنو که در مورد ابزاری «صعود و سقوط شهر ماکهاگونی» برنولت برشت به کار می‌برد.* در تفسیر آدورنو، شهر ماکهاگونی بازمانی جهان اجتماعی است که در آن زندگی می‌کنیم و البته نقشهٔ آن از چشم‌انداز هوایی و کلی جامعه‌ای پیشاپیش رهایی‌یافته ترسیم شده است.
- ادبیات در مخاطره*، تروتان تودوروف، ترجمه محمد مهدی شجاعی، نشر ماهی

بسیتم از ناامیدی طبعه‌ای حکایت دارد که آینده خود را تیره‌وتار می‌یابد. او البته با ذهن نقاد تندتیز خود، صدای پای جریان‌هایی را می‌شنود که بنا دارند در همدستی با طبقهٔ حاکم، ادبیات را به بیراهه‌ها بکشانند. پرهام باور داشت که «تحلیل واقع‌بینانهٔ زندگی همیشه به نفع طبقات محکوم و به ضرر طبقهٔ حاکم تمام می‌شود» و طبقه‌ای که می‌خواهد به با خیزد ناگزیر برای نفی وضع موجود باید واقعیت را چنان‌که هست بشناسد. البته پرهام از رنالیسمی سخن می‌گوید که به تصویر واقعیت قناعت نمی‌کند و عوامل و شرایط اجتماعی را در نظر می‌گیرد. این نوع رنالیسم از بازنمایی صرف واقعیت فراتر می‌رود و کیفیات واقعی هر پدیده و روابط آن را با دیگر پدیده‌ها پیگیری می‌کند. در این دیدگاه، نویسندهٔ رنالیست درگیر مسائلی است که «متلاطم عموم» است و «نقش زمانه» محسوب می‌شود؛ نمونهٔ آشکار آن بالزاک که تمام نبوغ خود را در تحلیل و تبصیر تنش‌هایی به کار گرفت که جامعهٔ فرانسه را به سمت سرمایه‌داری سوق می‌داد؛ یا تولستوی که فساد عمومی اجتماع روسیه، از روستایی ساده گرفته تا نجیب‌زاده مغرور را، به‌عنوان تم اصلی کارهایش خود انتخاب کرد؛ و دیکنز که به روایت محرومیت‌ها، نامردی‌ها، بی‌رحمی‌ها و حقارت‌هایی پرداخت که تمدن صنعتی در انگلستان پدید آورده بود؛ حتی استادان کم‌بیش همان راهی را رفت که بالزاک پیموده بود.

پرهام به ضدرنالیست‌ها که می‌رسد مانیفست آنان را در این قول رُژژ ساند بازشناسی می‌کند که به افسون رمانتیسم دچار شده بود: «ما نسل بدبختی هستیم. به همین سبب ناچاریم به کمک دروغ‌های هنر، خویش‌تر از از واقعیت‌های زندگی به دور داریم». پرهام رمانتیسم را از لحاظ تبیین هنری، تقلاي کسانی می‌داند که می‌خواستند از ناملایمات و دشواری‌های دنیای صنعتی به جهانی موهوم و خیال‌انگیز پناه برند. این جنبش ادبی اعتراضی هنرمندانه جنبه‌ای درونی داشت و با نومییدی و وهم سرشته شده بود. و اما سمبولیسم، از نظر پرهام میراث رمانتیسم بود که به قیوموت بودلر به تملک سمبولیست‌ها در آمد و از «اصالت احساسات» مایه می‌گرفت و خواهان‌خواه با نوسانات حسی نویسنده‌گانی مواجه بود که علیه دنیای بیرون و واقعیت موجود قیام کردند. پرهام سوررنالیست‌ها را به کسانی شبیه می‌داند که در بیداری گرفتار کابوس‌اند و اساس کار خود را بر «تداعی آزاد معانی و افکار و تصاویر و نوعی خلسه و رؤیا» می‌گذارند.

نوبت به اگزیستانسیالیسم‌ها می‌رسد که به قول آندره مالرو، نزد آنان «درک زندگی حاصلی جز دلهره نداشت». در تفسیر پرهام، ایده‌الیسمی که به رمانتیک‌ها نیرو بخشیده بود، این‌بار تکیه‌گاه اگزیستانسیالیست‌ها شد. فلسفه اگزیستانسیالیستی که به ادبیات هم سرایت کرد، معتقد است جهان بدون وجود ما محسوس و مؤثر خواهد بود.

تا اینجا کار، پرهام با مکاتب و زمینهٔ شکل‌گیری آنان سروکار دارد و بر اساس مشفی فکری مشخص خود، دست به انتقاداتی از تبعات تفکرات این مکاتب می‌زند که قابل اعتنا است. اما دو فصل آخر کتاب مخمضه‌ای برای منتقد است؛ چراکه پرهام سراغ دو غول ادبیات جهان می‌رود که از دید او نمایندگان طراز اول ضدرنالیسم هستند: داستایوسکی و جویس؛ نویسندگان بزرگ ضدرنالیست که البته نمی‌توان آنان را در چارچوب مکتب ادبی خاصی نشاند و از این‌رو خود صاحب فصلی جدا در کتاب «رنالیسم و ضدرنالیسم در ادبیات» شده‌اند. نقد پرهام به داستایوسکی از این ایده مایه می‌گیرد که این نویسنده روسی معتقداتِ شخصی خود را در اثر ادبی بیان کرده است و بنابراین هنگام تجزیه و تحلیل آثار



رنالیسم و ضدرنالیسم

در ادبیات

سیروس پرهام

نشر آگاه

رویداد

«فلسفه شر» به روایت مترجمش

شرارت معاصر

شرق؛ شرارت پدیده‌ای آشنا و گاهی حتی پیش‌باافتاده است، اما به عقیده لارس اسوندسن، مازبانی را که بتوانیم به واسطه آن درباره شر بگوییم و بشنویم از دست داده‌ایم. اغلب آن را مفهومی غریب و موهوم می‌بینیم، یادگاری از گذشته‌های دور و جوامع نامتمدن که هیچ ارتباطی به واقعیت‌های زندگی پیچیده امروز ما ندارد. اما شر مسئله‌ای اخلاقی است که همیشه عملاً با آن درگیریم؛ همه، به عمد یا ناآگاهانه، هم قربانی شرارت می‌شویم و هم مرتکب آن. کتاب «فلسفه شر» نوشته لارس اسوندسن، استاد فلسفه دانشگاه برگن نروژ، با تکیه بر فلسفه، تاریخ و روان‌شناسی این پدیده را در حکم جنبه‌ای عادی از زندگی در جامعه معاصر بررسی می‌کند؛ جنبه‌ای که علاوه بر پیامدهای اخلاقی و سیاسی، در زندگی روزمره‌مان هم عواقب و اثرات ملموسی دارد. کتاب پس از مرور تعاریف شر در نظریات فلسفی و الهیاتی به ابعاد اخلاقی و انسانی این پدیده می‌پردازد و در نهایت وجوه نظری و عملی را به هم پیوند می‌دهد: در زندگی واقعی عملاً در برابر شرارت چه کاری از دست‌مان برمی‌آید؟ آیا می‌توانیم فارغ از اصول و باورها، مواجه اخلاقی‌مان با جامعه را با تکیه بر حس مسئولیت‌پذیری و توجه به عواقب اعمال‌مان سامان دهیم؟ از نظر اسوندسن شر را نباید توجیه کرد، نباید با انکاف‌کردن به توضیحات و تفسیر از اهمیتش کاست، و دست آخر نباید با آن کنار آمد. در عوض باید درباره‌اش کاری انجام داد و از افراد دیگر و نهادهای اجتماعی‌مان هم همین طلب را داشت. احسان سنایی اردکانی، مترجم کتاب «فلسفه شر» در گفت‌وگو با «اینا» به نگاه اسوندسن نسبت به مقوله شر اشاره می‌کند: اینکه او شر را نه یک پدیده مابعدالطبیعی، بلکه پدیده‌ای کاملاً انسانی می‌بیند و «طبیعی است که تنها عامل مؤثر در بروز شر را نیز در اساس، مسئولیت فردی انسان‌ها می‌داند. اما شدت و ضعف این مسئولیت فردی، به کیفیت تأثیرگذاری اجتماعی آن فرد برمی‌گردد». اسوندسن در این مؤخره کتاب می‌نویسد: «شاید با خودتان فکر کنید با توجه به ابعاد و پیچیدگی مسائلی که امروزه با آنها مواجهیم، شما در مقام فرد چندان مسئولیتی ندارید. در این صورت، کاملاً حق دارید فکر کنید که در خصوص این مسائل، مسئولیتی محدود، و برای غلبه بر آنها ظرفیتی محدود دارید. اما یک مسئولیت محدود، هنوز مسئولیت است».

سنایی اردکانی همچنین می‌گوید در تلقی روزمره یا رسانه‌ای از شر، شرارت همیشه توسط یک «دیگری» یا یک ضدقهرمان رقم می‌خورد. این تلقی، روی دیگر سکه «مابعدالطبیعی» دیدن شر است: «اینکه شر یک نیروی کیهانی است که اگر نه در قالب اهریمن، لاقل در قالب برخی انسان‌های اهریمنی حلول کرده»، اما از نظر این مترجم، تلقی فلسفی از شر در نهایت به ما یادآور می‌شود که شرارت اساساً بدون مشارکت انسان‌های معمولی امکان‌پذیر نیست. پس شر در معنای فلسفی‌اش فقط از طریق غریزه و شَم اخلاقی افراد فهم نمی‌شود، بلکه مستلزم تأمل در شرایط روانی، تاریخی و اجتماعی جامعه میزبان آن افراد هم هست». سنایی اردکانی به هانا آرنت هم اشاره می‌کند و می‌گوید: «در نگاه اسوندسن و همین‌طور آرنت، فرد هرچه بیشتر خودش را نه شخصیتی مستقل و مختار، بلکه عضوی از یک سیستم خیر و اعمالش را نیز لازمه تحقق اهداف این سیستم بداند، احتمال بروز شر بیشتر خواهد بود؛ چراکه به همان اندازه، احتمال دوراندیشی فرد و تأمل در پیامدهای متغیر اعمالش نیز کمتر می‌شود».



فلسفه شر

لارنس اسوندسن

احسان سنایی اردکانی

نشر بیدگل